امام حسین(ع) و عاشورا از دیدگاه اهل سنت

سید محمد حسینى شاهرودى

مقدم

الگوسازى روشى است که مکاتب الهى در کنار مجموعه احکام متعالى ونظامهاى قانونى پیشرفته به آن توجه داشته اند در این مکاتب، انسان کامل تنهایک نظریه نیست، بلکه تحققى عینى و نمونه‏هایى واقعى دارد که نوع بشرمى‏تواند با پیروى از آنها خود را به کمال مقصود، نزدیک و نزدیک‏تر سازد.

امامان معصوم برجسته‏ترین الگوهایى هستند که اسلام به عنوان تحقق‏کامل احکام خود به مردم معرفى کرده است. در تعریفى کوتاه مى‏توان گفت‏آن بزرگواران، قرآن‏هاى مجسمى بودند که در میان مردم زیستند و صراطمستقیم را به انسان نمودند.

در این میان امام حسین علیه السلام به لحاظ موقعیت ویژه و وظیفه‏خاصى که شرایط ویژه زمانى براى آن حضرت مقرر مى‏داشت از ویژگى‏خاصى برخوردار است. امام حسین علیه‏السلام نه تنها الگوى انسان‏هاى‏وارسته و نمونه کامل یک انسان الهى است، بلکه سمبل مقاومت نسل‏هاى‏ستمدیده در مقابل موج بیداد ستمگران و نماد ایثار و فداکارى در راه احیاى‏حق و اعتلاى کلمه اللّه است. چنان که امروز نام و نشانه مقاومت و یاد او رمزایستادگى است.

واقعه عاشورا، هر چند از آن جهت که به دشمنان آن حضرت مربوطمى‏شود بزرگترین جنایت و نهایت رذالت و حضیض روح انسانى است، ولى‏از آن جهت که به آن حضرت و یارانش مربوط مى‏شود، اوج فضیلت وبزرگوارى و نمایش عالى‏ترین فضایل انسانى است. کسانى که به دنبال تربیت‏روح و پرورش فضایل انسانى هستند، بدون شک مى‏توانند بهترین‏معیارهاى انسانیت را در روش و منش آن حضرت به دست آورند.

و از آنجا که زدودن زنگار بى‏خبرى، از آیینه دل اسلام‏جویان و انعکاس‏نورتابان شریعت محمدى و تشیع علوى رسالت روحانیت است، با عنایت به‏کثرت منابع اهل سنت، بر آن شدیم تا به تدوین مقاله‏اى با عنوان «امام حسین‏علیه السلام و عاشورا از دیدگاه اهل سنت» بپردازیم.

ویژگى‏هاى فرد

میلاد و نامگذارى

حسین بن على(ع) در مدینه منوره در سال چهارم هجرى در روزسه شنبه، سوم ماه شعبان متولد شد. در روایات آمده است که نامگذارى آن‏حضرت و برادر بزرگوارش به حسین و حسن، توسط شخص پیامبر اکرم‏صورت گرفته است و تصریح شده است که این نامگذارى به دستور خداوندمتعال بوده است.

از على بن ابیطالب نقل کرده‏اند که فرمود: آن گاه که حسن به دنیا آمد نام‏عمویم «حمزه» را بر او نهادم و آن گاه که حسین متولد گشت نام عموى دیگرم«جعفر» را بر او گذاشتم. روزى رسول خدا صلى الله علیه و آله مرا فراخواندو فرمود: من مامور شده‏ام که نام آن دو را تغییر دهم از این پس آنان را حسن وحسین بخوانید.[1]

در روایات دیگر آمده است که پیامبر اکرم صلى الله علیه و آله فرمود:حسن و حسین را به نام فرزندان هارون نامیدم. او فرزندانش را «شبر» و«شبیر» نامید و من فرزندانم را به همان نام (به لفظ عربى) حسن وحسین نامیدم.[2]

خبر از شهادت در هنگام تولد

اسماء بنت عمیس مى گوید: وقتى امام حسین(ع) متولد شد،رسول خدا صلى‏الله علیه و آله فرمود: اسما! پسرم را بیاور. من کودک را درپارچه سفیدى پیچیدم و به حضرت دادم.

حضرت در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت. بعد در حالى‏که او را در دامن خود گذاشته بود، گریست.

گفتم: پدر و مادرم فدایت چرا گریه مى‏کنى؟

فرمود: براى این پسرم.

گفتم: او در همین ساعت متولد شده و تو برایش گریه مى‏کنى؟

فرمود: آرى اى اسما! گروه سرکشى او را مى‏کشند. خدا شفاعتم رانصیبشان نکند.

بعد فرمود: این خبر را به فاطمه نرسان که تازه فرزندش به دنیا آمده‏است.[3]

شباهت به رسول خدا

در اخبار فراوان آمده است که آن حضرت شبیه‏ترین فرد به رسول اللّه صلى‏الله علیه و آله بود. اصحاب پیامبر بارها این نکته را در مورد سیرت و صورت‏امام حسین علیه السلام یادآور شده‏اند، که قامت ایشان بسیار شبیه به پیامبربود. به طورى که هر کس قامت آن حضرت را مشاهده مى‏کرد به یاد رسول‏خدا مى‏افتاد. گفته‏اند که امام حسن علیه السلام در صورت و چهره به پیامبربیشتر شباهت دارد و امام حسین علیه السلام در قامت و هیکل به ایشان‏شبیه‏تر بود.[4]

انس بن مالک مى گوید: نزد عبیداللّه بن زیاد بودم که سر حسین بن على رادر یک تشت به مجلس آوردند. ابن زیاد با چوبى به بینى و صورت آن‏حضرت اشاره کرد و گفت: من چهره‏اى به این نیکویى ندیده‏ام. گفتم: اى ابن‏زیاد! مگر نمى‏دانى که حسین بن على شبیه‏ترین مردم به رسول خدا بود.[5]

علاقه رسول خدا به امام حسین(ع)

یکى از زیباترین و برجسته‏ترین نکات زندگى امام حسین، توجه شدید وعلاقه بى‏نظیر پیامبر اکرم به ایشان و برادر بزرگوارش امام حسن علیهماالسلام است. این نکته آن چنان آشکار و نمایان بود که صفات زیادى از کتب‏تاریخ و حدیث را به خود اختصاص داده است. در این جا گوشه‏اى اندک ازاین مطالب را یادآور مى‏شویم.

رسول گرامى اسلام صلى الله علیه و آله به مهمانى دعوت شده بود. باگروهى از اصحاب به میهمانى مى‏رفت. در راه امام حسین علیه السلام را دیدکه در کوچه بازى مى‏کرد. پیش رفت تا او را بگیرد. ولى او کودکانه گریخت وهر چه حضرت به دنبال او رفت، او به سوى دیگرى جست و آن حضرت‏همچنان خنده‏کنان او را دنبال مى‏کرد تا او را گرفت. آن گاه دستى بر پس گردن‏و دستى در زیر چانه او گرفته دهان بر دهانش گذاشت و او را بوسید و بعدفرمود: حسین از من است و من از حسینم. خدا دوست بدارد کسى را که‏حسین را دوست دارد.[6]

زید بن حارثه نقل مى کند: مى خواستم براى انجام کارى خدمت رسول‏خدا صلى الله علیه و آله برسم. شبانه به منزل آن حضرت رفتم و درب خانه راکوبیدم. پیامبر در حالى که چیزى در زیر عباى خود داشت، بیرون آمد. پس ازآن که کارم تمام شد، پرسیدم: اى رسول خدا! چه همراه دارى؟

عباى خویش را به کنار زد و حسن و حسین را که در برگرفته بود به من‏نشان داد و فرمود: اینان فرزندان من و فرزندان دختر من هستند. آن گاه رو به‏آسمان کرد و فرمود:

اللهم انک تعلم انى احبهما فاحبهما و احب من یحبهما.

خدایا! تو مى دانى که من این دو را دوست دارم، پس آنها را دوست‏بدار و دوست بدار هر کس آن دو را دوست بدارد.[7]

سلمان فارسى نیز از پیامبر اکرم در خصوص امام حسن و امام حسین‏روایت کرده است که فرمود:

من احبهما احببته و من احببته احبه اللّه و من احبه اللّه ادخله جنات‏النعیم، و من ابغضهما او بغى علیهما ابغضته و من ابغضته ابغضه اللّه ومن ابغضه اللّه ادخله نار جهنم وله عذاب مقیم.

هر کس فرزندانم حسن و حسین را دوست بدارد، من او را دوست‏دارم و هر کس من او را دوست بدارم، خداوند او را دوست دارد و هرکس خدا او را دوست بدارد به بهشت‏هاى پر از نعمت وارد خواهدشد. اما هر کس آن دو را دشمن بدارد و بر آنها ستم روا دارد، من او رادشمن خواهم داشت و هر کس من او را دشمن دارم، خداوند او رادشمن دارد و به آتش جهنم در افکند و در عذاب پایدار بماند.[8]

این علاقه و عنایت ویژه پیامبر اکرم صلى الله علیه و آله به امام حسین‏علیه السلام و اهل‏بیت علیه السلام را صرفاً نمى‏توان به یک رابطه عاطفى وعلاقه خویشاوندى حمل کرد. مضامین روایاتى که در کتب فریقین فراوان‏نقل شده است، نشان مى‏دهد که رسول خدا صلى الله علیه و آله با اطلاع وآگاهى از مسیر آینده جامعه اسلامى، مى‏خواستند بدین وسیله راه حق و باطل‏را به روشنى از یکدیگر تفکیک و متمایز سازند. در واقع پیامبر اکرم با این‏سخنان گویا همه دشمنى‏ها و کینه‏توزى‏هایى را که در آینده بر ضد خاندان‏نبوت انجام خواهد شد، براى حق‏پویان و حقیقت‏طلبان پیش‏گویى مى‏کردند.شاید از این روست که در روایات دیگر، رسول خدا صریحا از جنگ و پیکاربا اهل بیت یاد کرده است و جنگ با ایشان را همچون جنگ با خودش دانسته‏است.

دانشمندان برجسته اهل سنت از زید بن ارقم و ابوهریره و دیگران‏روایت کرده اند که پیامبر در هنگام فوت، آن گاه که در بستر بیمارى افتاده بود،رو به على و فاطمه و حسن و حسین کرد و فرمود: «انا حرب لمن حاربکم وسلم لمن سالمکم، یعنى: من با هر کس که با شما بجنگد در جنگ خواهم بودو با هر کس با شما دوستى کند دوست خواهم بود».[9]

این عبارت بارها و بارها از سوى پیامبر اکرم در شان اهل بیت گرامى‏اش‏صادر شده است.[10]

مهر و محبت پیامبر به امام حسین و برادر بزرگوارش امام حسن زبانزدعام و خاص بوده است. گذشته از گفتارى که نقل شد، از رفتار حضرت باایشان حکایات فراوانى نقل کرده‏اند که این نکته به خوبى معلوم مى‏شود.

عدم تحمل گریه امام حسین(ع)

پیامبر اکرم صلى الله علیه و آله از در خانه فاطمه(س) مى‏گذشت.صداى گریه امام حسین علیه السلام را شنید. فرمود: دخترم! فرزندم حسین راساکت کن، مگر نمى‏دانى که صداى گریه این کودک مرا آزار مى‏دهد.[11]

حسین(ع) بهترین است

حذیفه بن یمان مى گوید: روزى پیامبر اکرم صلى الله علیه و آله وارد مسجدشد. امام حسین علیه السلام را روى دوش گرفته با دست‏هاى مبارکش پاهاى‏او را به سینه مى‏فشرد و فرمود: اى مردم مى‏دانم درباره چه موضوعى اختلاف‏دارید - منظورش بهترین‏هاى بعد از خودش بود - این حسین بن على علیه‏السلام کسى است که بهترین جده (مادر بزرگ) را دارد. جدش‏محمد، رسول خدا(ص)، سالار پیامبران و جده‏اش خدیجه،دختر خویلد، اولین زنى است که به خدا و رسولش ایمان آورد. این حسین بن‏على بهترین پدر و مادر را دارد. پدرش على بن ابیطالب برادر، وزیر و پسرعموى رسول خدا و اولین مردى است که به خدا و رسولش ایمان آورد ومادرش فاطمه دختر محمد بانوى زنان جهان است. این حسین بن على‏بهترین عمو و عمه را دارد، عمویش جعفر بن ابیطالب است که خدایش با دوبال زینت داده تا در بهشت به هر جا که خواهد پرواز کند و عمه اش، ام هانى‏دختر ابیطالب است. این حسین بن على علیه السلام بهترین دایى و خاله رادارد، دایى اش قاسم پسر رسول خدا و خاله اش زینب، دختر رسول‏خداست. آن‏گاه کودک را از شانه خود بر زمین نهاد تا در پیش رویش به بازى‏بپردازد و فرمود: مردم این حسین، جد و جده اش در بهشت‏اند، دایى وخاله‏اش در بهشت‏اند و خودش و برادرش نیز در بهشت‏اند.[12]

حسین(ع) بابى از بهشت

رسول گرامى اسلامى صلى الله علیه و آله فرمود: به وسیله من آگاه شدید، باعلى راه یافتید و هدایت شدید. نیکى‏ها به واسطه حسن به شما عطا شد، ولى‏سعادت و شقاوت شما با حسین است. آگاه باشید که حسین یکى از درهاى‏بهشت است. هر کس با او دشمنى‏کند، خدا بوى بهشت را بر او حرام مى‏کند.[13]

آقاى جوانان بهشت

امام على علیه السلام از رسول خدا صلى الله علیه و آله روایت کرده است که‏فرمود: الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنه، یعنى حسن و حسین آقاى‏جوانان اهل بهشت هستند.[14]

ابن عباس نیز از آن حضرت نقل کرده است: «الحسن و الحسین سیداشباب اهل الجنه، من احبهما فقد احبنى و من ابغضهما فقد ابغضنى.»[15]

همین روایات را عمر بن خطاب و فرزندش عبداللّه بن عمر نیز از پیامبراکرم صلى الله علیه و آله نقل کرده‏اند.[16]

جابر بن عبداللّه انصارى از رسول خدا روایت کرده است که روزى درمسجد در کنار آن حضرت با اصحاب بزرگوارش نشسته بودیم. حسین علیه‏السلام وارد مسجد شد. پیامبر رو به ما کرد و فرمود:

من اراد ان ینظرالى سید شباب اهل الجنه، فلینظر الى الحسین بن على.

هر کس مى خواهد به آقاى جوانان بهشت نگاه کند، به چهره فرزندم‏حسین بنگرد.[17]

حسین(ع) و آیه تطهیر

ام سلمه، زن با وفاى رسول خدا صلى الله علیه و آله نقل مى‏کند که روزى‏فاطمه(س) غذایى براى پدر بزرگوارش آورد. آن روز پیامبر درخانه من بود. رسول اللّه نسبت‏به دخترش احترام کرد و فرمود: برو و پسر عمویم على و فرزندانم حسن وحسین رانیز دعوت کن تا با هم غذا بخوریم. پس از مدتى فاطمه و على در حالى که‏دستان حسن‏و حسین را در دست داشتند، بر پیامبر وارد شدند. همان دم جبرئیل بر پیامبرنازل شدو آیه شریفه تطهیر را نازل فرمود: «انما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس اهل‏البیت ویطهرکم تطهیرا.» (احزاب / 33)

یعنى: خداوند اراده کرده است تا هرگونه زشتى و پلیدى را از شما اهل‏بیت دور گرداند و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

حضرت رو به من ]ام سلمه[ کرد و فرمود: کساى خیبرى را، که عبایى‏بزرگ بود بیاورم. على علیه‏السلام را در طرف راست و زهرا را در طرف چپ‏و حسن و حسین را بر پاى مبارکش نشاند و کسا را بر آنها انداخت. با دست‏چپ، عبا را سخت بر هم پیچید و دست راست را به طرف آسمان بلند کرد وسه بار فرمود:

اللهم هؤلاء اهل بیتى و حامتى، اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم‏تطهیرا، انا حرب لمن حاربتم و سلم لمن سالمتم و عدو لمن عاداکم.

خداوندا! اینان اهل بیت و خاندان من هستند، ]چنان که وعده‏فرمودى [پلیدى را از ایشان دور دار و آنان را پاک و معصوم دار، من‏مى‏جنگم با کسى که شما ]اهل بیت[ با او بجنگید، و آشتى مى‏کنم باکسى که شما آشتى کنید و دشمن کسى هستم که با شما دشمنى کند.[18]

وارث علم پیامبر

عکرمه، شاگرد برجسته ابن عباس، نقل مى کند: روزى ابن عباس در مسجدبراى مردم حدیث مى گفت: نافع بن ازرق برخاست و گفت: اى ابن عباس! ازاحکام مورچه و پشه براى مردم فتوا مى دهى؟اگر علمى دارى خدایى را که‏مى پرستى براى من توصیف کن. ابن عباس سر بزیر انداخت. حسین بن‏على(ع) در گوشه مسجد نشسته بود. رو به نافع کرد و فرمود: اى‏نافع به سوى من بیا تا پاسخت را بازگویم. نافع گفت: من از تو پرسیدم؟ ابن‏عباس گفت: یا ابن الازرق! انه من اهل بیت النبوه و هم ورثه العلم. نافع به‏سوى امام رفت و حضرت پاسخ او را ارایه فرمود. نافع گفت: اى حسین!سخنانت نیکو و پرمایه است. فرمود: شنیده‏ام که تو پدرم و برادرم و مرا به کفرمتهم کرده‏اى؟ گفت: قسم به خدا با آنچه از شما شنیدم بى تردید شماسرچشمه نورانى اسلام و ستارگان احکام خدا هستید (لقد کنتم منارالاسلام و نجوم الاحکام). امام فرمود: یک سؤال از تو مى پرسم. گفت:بپرس، یابن رسول اللّه. فرمود: آیه «فاما الجدار فکان لغلامین یتیمین فى‏المدینه» (کهف / 81) را خوانده‏اى؟ اى نافع! چه کسى آن گنج‏گرانبها را براى آن دو یتیم در زیر دیوار پنهان کرده بود تا به آنان ارث رسد.گفت: پدر یتیمان. فرمود: راستى پدر آنها بهتر و دلسوزتر براى فرزندانش‏بود یا رسول خدا؟ آیا مى‏توان باور کرد که پیامبر علم گران بهاى خویش رابراى فرزندانش به ودیعت نگذاشته باشد و ما را از آن محروم کرده باشد؟[19]

نهضت کربلا از دیدگاه علماء اهل سنت

آنچه امت اسلامى از زمان وقوع این حادثه عظیم تا امروز بر آن متفق است،این است که انقلاب کربلا هیبت و ابهت اسلام را که به علت حاکمیت‏فرمانروایان ضعیف النفس و تحقیر ارزشها و مقدسات دینى رو به افول‏گذارده بود، احیا کرد. حرکت امام حسین(ع)، حرکتى مستمربراى همه نسلها و همه عصرها است.

این انقلاب تنها انقلابى است که اگر کلیه صحنه‏هایش چنان که بوده،تصویر شود، هیچ‏کس نمى‏تواند از بروز احساسها و عواطف فطرى‏اش‏جلوگیرى کند؛ زیرا این فاجعه به قول شافعى، دنیا را لرزانده و نزدیک است‏قله کوهها را آب کند.

شخصى از اهل عراق از عبدالله بن عمر پرسید: آیا اگر کسى در حال احرام‏مگسى را به قتل برساند و یا خون پشه بر لباسش باشد چه چیزى بر او لازم‏است و چه کارى باید بکند؟ ابن عمر گفت: اهل عراق از کشتن مگس و سزاى‏آن سئوال مى‏کنند، در حالى که پسر دختر رسول خدا(ص) را به‏قتل رساندند. گفت: من از نبى اکرم(ص) شنیدم که فرمود: هماناحسن و حسین دو ریحانه من هستند در این دنیا.

در این آثار تأیید و تحسین قیام امام حسین و زشتى اعمال قاتلین او را اززبان ابن عمر به خوبى مى‏فهمیم.

اما سید رشید رضا سر دبیر مجله «المنار» و مفسر بزرگ صاحب تفسیرالمنار و شاگرد برجسته شیخ محمد عبده استاد دانشگاه الازهر مصر در تفسیرآیات 36 37 سوره مائده در بحث و موضوع «جزاى محاربین و قتال بغاة وطاعت أئمه» نوشته: و از این باب است خروج و قیام امام حسین سبط رسول‏خدا(ص) علیه امام جور و بغى (ظلم و ستم و تجاوز)آن کسى که به قدرت و حیله و نیرنگ ولایت امور مسلمانان را به دست‏گرفت، (یزید پسر معاویه) خداوند او را مخذول و درمانده کند،هم چنین کسانى را که به جاى پیروى از حق و عدالت و دادگرى و دفاع ازدین، از آنان پیروى کردند و همیشه دوستدار بندگى و نوکرى براى ستم‏گران‏و پادشاهان ظالم بوده و هستند از کرّامیان و نواصب و رأى و نظر ملت‏هاى‏غالب در این روزگار بر این قرار گرفته که علیه پادشاهان مستبد و مفسد قیام‏کنند. زیر بار ظلم نروند. در دولت عثمانى (ترکیه) به فتواى شیخ‏الاسلام مردم علیه سلطان عبدالحمید خان قیام کردند و او را از خلافت وسلطنت خلع کردند.

پس معلوم شد نظر سید این است که در آن زمان باید پیروى از امام حسین‏کرد و بر علیه امامان جور و ستم قیام کرد. (فلسفه قیام امام حسین ازدیدگاه اهل سنت و جماعت، محمود بن الخیاط)

حادثه کربلا در میان اهل تسنن موجى ایجاد کرد که زبان و قلم دانشمندان‏آنان گاه ناخواسته و زمانى با شجاعت به توصیف و تجزیه و تحلیل آن‏پرداخته است. شوکانى در کتاب «نیل الاوطار» در رد بعضى از سخنوران‏دربارى مى گوید: به تحقیق عده اى از اهل علم افراط ورزیده، چنان حکم‏کردند که: «حسین علیه السلام نوه پیامبر که خداوند از او راضى باشد نافرمانى‏یک آدم دائم الخمر را کرده و حرمت شریعت یزید بن معاویه را هتک‏کرده است.» خداوند لعنتشان کند، چه سخنان عجیبى که از شنیدن آنها مو بربدن انسان راست مى‏گردد.

تفتازانى در کتاب «شرح العقاید» مى‏نویسد:

حقیقت این است که رضایت یزید به قتل حسین علیه السلام و شاد شدن‏او بدان خبر و اهانت کردنش به اهل بیت پیامبر صلى الله علیه و آله از اخبارى‏است که در معنى متواتر است؛ هر چند تفاصیل آن متواتر نیست. درباره مقام‏یزید بلکه درباره ایمان او که لعنت خدا براو و یارانش باد توافقى نداریم.

جاحظ مى گوید: منکراتى که یزید انجام داد، یعنى قتل حسین علیه السلام‏و به اسارت گرفتن زن و فرزند او و ترساندن اهل مدینه و منهدم ساختن کعبه،همه اینها بر فسق و قساوت و کینه و نفاق و خروج از ایمان او دلالت مى کند.

بنابراین، یزید فاسق و ملعون است و کسى که از لعن او جلوگیرى کند، نیزملعون است.

ابن حجر هیثمى مکى در کتاب «الصواعق المحرقه» مى نویسد:

پسرامام حنبل در مورد لعن یزید از وى پرسید. احمد در جواب گفت:

چگونه لعنت نشود کسى که خداوند او را در قرآن لعن کرده است. آنجا که‏مى فرماید:

«فصل عسیتم ان تولیتم اءن تفسدوا فى الارض و تقطعوا ارحامکم اولئک‏الذین لعنهم الله» و چه مفاسدى و قطع رحمى از آنچه یزید انجام داد، بالاتراست؟!

عبدالرزاق مقرم در کتاب «مقتل الحسین» مى گوید: به تحقیق گروهى ازعلما از جمله قاضى ابویعلى و حافظ ابن الجوزى و تفتازانى و سیوطى درمورد کفر یزید نظر قطعى داده‏اند و با صداقت تمام لعن او را جایز شمرده‏اند.

مولف کتاب «شذرات الذهب» مى نویسد: در مورد لعن یزید، احمد بن‏حنبل دو قول دارد که در یکى تلویح و در دیگرى تصریح به لعن او مى کند.مالک و ابوحنیفه نیز هر کدام هم تلویحا و هم تصریحا یزید را لعنت کرده‏اند؛و به راستى چرا این‏گونه نباشد و حال آنکه او فردى قمار باز و دائم الخمر بود.

شیخ محمد عبده مى‏گوید: هنگامى که در دنیا حکومت عادلى وجود داردکه هدف آن اقامه شرع و حدود الهى است و در برابر آن حکومتى ستمگراست که مى خواهد حکومت عدل را تعطیل کند، بر هر فرد مسلمانى کمک‏کردن حکومت عدل واجب است. و از همین‏باب است انقلاب امام حسین که در برابر حکومت یزید - که خدا او را خوارکند - ایستاد.

از سبط بن جوزى در مورد لعن یزید پرسیده شد. او در جواب گفت:

احمد حنبل لعن او را تجویز کرده است، ما نیز به خاطر جنایاتى که درباره‏پسر دختر رسول خدا مرتکب شد، او را دوست نداریم. و اگر کسى به این حدراضى نمى‏شود، ما هم مى گوییم اصل، لعنت کردن یزید است.

حادثه کربلا چنان در قلوب نفوذ کرد که بسیارى از بزرگان اهل تسنن آن‏را در قالب شعر مطرح ساخته، اندوه خویش را ابراز کردند. امام شافعى که دردوستى اهل بیت زبانزد است. درباره نهضت کربلا چنین سروده است:

قتیل بلا جرم کان قمیصه

صبیغ بماء الارجوان خصیب

نصلى على المختار من آل هاشم

و نوذى بنیه ان ذاک عجیب

لئن کان ذنبى حب آل محمد صلى الله علیه و آله

فذلک ذنب لست عنه اتوب

هم شفعائى یوم حشرى و موقفى

و بغضهم للشافعى ذنوب

حسین علیه السلام کشته‏اى بى‏گناه است که پیراهن او به خونش رنگین‏شده و عجب از ما مردم آن است که از یک طرف به آل پیامبر درود مى فرستیم‏و از سوى دیگر فرزندانش را به قتل مى رسانیم و اذیت مى کنیم!

اگر گناه من دوستى اهل بیت پیامبر است، پس من هیچ گاه از آن توبه‏نمى‏کنم.

اهل بیت پیامبر علیهم السلام در روز محشر شفیعان من هستند و اگرنسبت به آنان دشمنى داشته باشم، گناهى نابخشودنى است.

عبدالله علائلى دانشمند و نویسنده معروف اهل تسنن مى‏گوید:

هر کس در زندگى دو روز دارد: روز زنده شدن و روز مرگ؛ ولى تو اى‏حسین تنها یک روز داشتى: روز زنده شدن و حیات، زیرا تو هرگز نمردى،تو جان شیرین خود را بر سر عقیده پاک و هدف بزرگ و آرمان مقدس‏خویش نهادى.

به همین دلیل تا حق و حقیقت و اسلام در جهان زنده است تو هم‏زنده‏اى.[20]

محمدعلى جناح مؤسس کشور پاکستان گفته است:

هیچ نمونه‏اى از شجاعت و فداکارى و شهامت بهتر از آن که امام حسین‏علیه السلام نشان داد در جهان پیدا نمى‏شود، به عقیده من تمام مسلمانان‏جهان باید از شهیدى که خود را در سرزمین عراق قربان نمود پیروى کنند و ازمکتبش سرمشق بگیرند.[21]

شیخ محمد محمود مدنى استاد و رئیس دانشکده شریعت دانشگاه الازهرمى گوید:

امام حسین علیه السلام شهید نمونه و برجسته مجاهدان راه خدا، دید بال‏و پر شکسته، و باطل از چهار سو راه را بر آن بسته است. خود را دید که شاخ‏درخت نبوت و پسر آن امام شیر دلى است که هرگز از بیم و ذلت سر به زیرنینداخت.

خود را دید که برطرف کردن این حزن و اندوه و از میان بردن این تاریکى‏ها از او خواسته شده است. صدایى از اعماق دلش او را ندا مى کرد: تو اى پسرپیغمبر، براى رفع این شداید هستى. خدا با جد تو تاریکى‏ها را برطرف و حق‏را ظاهر و باطل را باطل ساخت تا بر او این آیه نازل شد (اذا جاء نصر الله‏والفتح) و مردم گروه گروه در دین خدا وارد شدند. پدر تو همان‏شمشیر برنده‏اى بود که در نیام نرفت تا گردن‏هاى مشرکان را ذلیل توحیدساخت.

برخیز اباعبدلله مانند پدر و جدت جهاد کن و از دین خدا حمایت کن وستم‏کاران را دفع کن و زمین را از پلیدى بغى و ستم پاک ساز.

خاندان اصحاب تو خوار شده‏اند و بانوان و فقرا و اطفال و یتیمان و بیوه‏زنان بیچاره گشتند.

پس چه کسى این همه گرفتارى و پریشانى و فشار و ظلم و ستم رابرطرف مى‏سازد، اگر تو برطرف نسازى؟ و چه کسى براى نجات امت قیام‏مى کند، اگر تو قیام نکنى؟ گویى امام حسین علیه السلام این صداها را ازاعماق دلش مى شنید که او را به این نداى مؤثر ندا مى‏کرد، و شب و روز به اواصرار مى‏ورزید.

پس امام حسین علیه السلام چاره اى جز پاسخ به این ندا و اجابت این‏صدا نداشت و به کسانى که او را از قیام باز مى داشتند و مى ترساندند، التفاتى‏نکرد و شدت و قساوت دشمن او را از جهاد در راه خدا باز نداشت. زیرا اومجاهدى بود که به امر خدا قیام کرد و برایش تفاوت نداشت که به ظاهرمغلوب باشد یا منصور، چون هر دو حال برایش شرافت بود. (هل‏تربصون بنا الا احدى الحسنیین)[22]

پس او در راه خدا و حق شهید شد و دشمن به لعنت خدا و فرشتگان ومردم گرفتار شد و او به بزرگ ترین درجات در نزد خدایش رستگار شد:(مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداءوالصالحین) (سوره نساء: آیه 239))72)

علامه اقبال لاهورى اشعارى با عنوان «رمز قرآن از حسین آموختیم»سروده است:

هر که پیمان با هو الموجود بست

گردنش از قید هر معبود رست

ما سوى الله را مسلمان بنده نیست

نزد فرعونى سرش افکنده نیست

عقل گوید شاد شو آباد شو

عشق گوید بنده شو، آزاد شو

عشق را آرام جان حریت است

ناقه اش را ساربان حریت است

آن امام عاشقان پور بتول

سرور آزادى زبستان رسول

الله الله باى بسم الله پدر

معنى «ذبح عظیم» آمد پسر

بهر آن شهزاده خیر العمل

دوش ختم المرسلین نعم الجمل

در میان امت آن کیوان جناب

همچو حرف قل هو الله در کتاب

چون خلافت رشته از قرآن گسیخت

حریت را زهر اندر کام ریخت

خواست آن سر، جلوه خیر الامم

چون سحاب قبله باران از کرم

بر زمین کربلا بارید و رفت

لاله در ویرانه ها کارید و رفت

تا قیامت قطع استبداد کرد

موج خون او چمن ایجاد کرد

مدعایش سلطنت بودى اگر

خود نکردى با چنین سامان سفر

دشمنان چون ریگ صحرا لا تعد

دوستان او به یزدان[23] هم عدد

سر ابراهیم و اسماعیل بود

شرح آن جمال را تفصیل بود

تیغ بهر عزت دین است و بس

مقصد او حفظ آیین است و بس

خون او تفسیر این اسرار کرد

ملت خوابیده را بیدار کرد

تیغ چون لا از میان بیرون کشید

از رگ ارباب باطل خون کشید

نقش الا الله در صحرا آموختیم

زآتش او شعله ها اندوختیم

شوکت شام و فر بغداد رفت

دولت غرناطه هم بر باد رفت

تا ما از خیمه‏اش لرزان هنوز

تازه از تکبیر او ایمان هنوز

اى صبا اى پیک دور افتادگان

اشک ما را بر مزار او رسان[24]

مخالفان قیام

گروه مخالف، معدود افرادى را تشکیل مى‏دهند که چشم بر موقعیّت اهل‏بیت‏و توصیه پیامبر(ص) نسبت به آنان و تأکید بر مقرون بودن قرآن وعترت بسته‏اند و شهادت حسین(ع) را به منظور اجراى دستورجدش مى‏دانند که فرموده: هر کس بخواهد در جمع امت من تفرقه ایجاد کند،با او با شمشیر روبرو شوید، هرکه خواهد باشد. «قاضى ابوبکر بن عربى» درتوجیه رفتار بنى‏امیه با حسین(ع) مى‏گوید:

ما خَرَجَ اِلَیْهِ أحَدٌ اِلاّ بِتَأویلٍ، وَلا قاتَلوهُ إلاّ بِما سَمِعُوا مِنْ جَدِّهِ المُهَیْمِنِ‏عَلَى الرُّسُلِ الُمخْبِر بِفَسادٍ الحالِ، الُمحَذِّرِ مِنَ الدُّخُولِ فِى الفِتَنِ.وأَقوالُهُ فى ذلِکَ کثیرةٌ، منها قَولُهُ: إنَّهُ سَتَکُونَ هَناتٌ وَهَناتٌ، فَمَنْ أَرادَأنْ یُفَرِّقَ أَمْرَ هذِهِ الامَّةِ وهِیَ جَمیعٌ، فَاضْرِبُوهُ بِالسَّیْفِ کائِناً مَنْ کانَ؛ فَماخَرَجَ النّاسُ إلاّ بِهذا وأمْثالِهِ... .

او، حسین(ع) را به دلیل نپذیرفتن نصیحت صحابه ومخالفت با بزرگان شماتت مى‏کند و با عتاب و تندى در موردکسانى‏که نسبت فجور و شراب‏خوارگى به یزید داده‏اند، موضع‏مى‏گیرد. همچنین تلاش مى‏کند منزلت یزید را با استفاده از روایت«احمد بن حنبل» از تابعین به درجه صحابه ارتقاء دهد.

برخى از آنان نیز تلاش ناموفقى براى تبرئه یزید و شستشوى دست‏هاى‏تا مرفق‏آلوده او نموده‏اند. ابن‏حجر الهیثمى مى‏گوید:

«معلوم نیست که یزید امام حسین(ع) را کشته باشد یا امر به‏آن کرده باشد یا به آن راضى‏باشد و آنچه در تاریخ آمده حجت نیست، بلکه‏چنین نسبتى به او جایز نمى‏باشد».

او از «غزالى» عدم جواز لعن یزید را نقل مى‏کند و لعن قاتلان امام‏حسین(ع) را تنها به صورت عام، جایز مى‏شمارد.

هنگامى که از عبدالغنى المقدسى در مورد یزید سؤال مى‏شود، مى‏گوید:خلافت او صحیح بوده است؛ زیرا شصت صحابه از جمله ابن‏عمر با او بیعت‏نمودند و هرکه او را دوست ندارد، ایرادى بر او نیست، زیرا که یزید از صحابه‏نبوده است... و علت جلوگیرى از لعن او، خوف سرایت آن به پدرش معاویه‏و ایجاد فتنه است.

البته شاهد موضع‏گیرى شدید اکثر علماى اهل‏سنت در مقابل این نظریات‏هستیم. و بنى‏امیه و اخلافشان که کوشیدند ماه محرم و روز عاشورا را به‏عنوان عید و ایام سرور در میان مردم معرفى نمایند؛ مردم از همان روزهاى‏اسارتِ اهل‏بیت: در کاخ یزید، در گوشه و کنار شام به عزادارى براى‏حسین(ع) پرداختند و این ایام را روز غم و اندوه خویش‏مى‏دانستند.

مقریزى از روز حزن مردم مصر؛ یعنى روز عاشورا که بازارها تعطیل‏مى‏گردید و مردم به عزادارى مى‏پرداختند، سخن مى‏گوید و آن‏گاه از تغییراین‏سنت به دست ایوبى‏ها مى‏گوید. آنان که به پیروى از اهل شام و براى‏مخالفت با شیعیان و در ادامه سنتِ حجّاج، عاشورا را عید و روز مبارکى براى‏توسعه در رزق قرار دادند؛ «از سال 396 هرساله، روز عاشورا مراسم خاصى‏در مصر برگزار مى‏شد. از جمله تعطیلى بازار و حرکت نوحه‏خوان‏ها به سوى‏جامع قاهره و اجتماع آنان براى عزادارى در آن مکان».

او آن‏گاه به سوگ‏نشستن امیران و وزیران را در جامع الازهر و پس از آن،در مشهد حسینى نقل مى‏کند:

«... وزیر در صدر مجلس مى‏نشست و قاضى و داعى دو طرف او ونوحه‏خوانان به نوبت مى‏خواندند و شاعران، مراثى خود را در مورد اهل‏بیت‏ارائه مى‏نمودند. اگر وزیر رافضى بود، در اشعار خویش غلو مى‏کردند و اگرسنى بود، به اعتدال مى‏رفتند.

... هنگامى که دولت فاطمیان سقوط کرد، ایوبیان روز عاشورا را روزشادى اعلام نمودند و به امور خانواده خویش توجه مى‏نمودند... توجه به‏غذاهاى رنگارنگ، پختن شیرینى و تهیه وسایل جدید، به حمام‏رفتن وآراستن خویش را بنابر عادت اهل شام که حجاج در ایام عبدالملک بن مروان‏سنت گزارده بود - در این ایام قرار دادند تا بدین وسیله با شیعیان على بن‏ابى‏طالب که این روز را روز حزن خویش قرار داده بودند، مخالفت کنند».

از معاصرین متاثّر از این دیدگاه - مخالفت با قیام امام‏حسین(ع) - مى‏توان از برخى افراطیون وهابى نام برد که کار را به‏آن‏جا رساندند که از یزید به عنوان خلیفه ششم سخن گفتند و مناقب او رابرشمردند و مهر تأیید بر بیعت او زدند و حتى بدیهیاتى مانند سوءسیاست و تدبیر او را به عکس نمایاندند.[25]1 . تاریخ دمشق، ابن عساکر، ترجمه الامام حسین(ع2 . تاریخ دمشق، ص 31 و 32، به همین مضمون روایاتى در المعجم الکبیر طبرانى و طبقات ابن‏سعد، ذیل سرگذشت امام حسین(ع3 . فرائد السمطین، ج 2، ص 104 و ینابیع الموده، ص 318، باب 60.4 . ر. ک: تاریخ دمشق، ترجمه امام حسین، ص 41 تا 45.5 . صحیح بخارى، ج 5، ص 33، نیز مراجعه کنید به تاریخ دمشق، ترجمه امام حسین، ص 46 تا50.6 . مقتل خوارزمى، ج 1، ص 146 و فرائد السمطین، ج 2، ص 131، باب 30.7 . طبقات ابن سعد، ترجمه امام حسین، مؤسسه آل البیت، ص 23، این روایت در سنن ترمذى، ج5، ص 656 و سنن نسایى، روایت 5824 و نیز نقل شده است.8 . تاریخ ابن عساکر، ترجمه امام حسین(ع9 . تاریخ دمشق، ابن عساکر، ترجمه امام حسین، ص 146.10 . ر.ک. سنن ترمذى، ج 13، ص 248 و اسدالغابه، ج 7، ص 225 و مستدرک، حاکم نیشابورى، ج3، ص 149.11 . تاریخ ابن عساکر، ترجمه امام حسین(ع12 . تاریخ ابن عساکر، زندگى امام حسین(ع13 . مقتل خوارزمى، ج 1، ص 145.14 . تاریخ، ابن عساکر، صص 62 و 63.15 . فراید السمطین، ج 2، ص 98.16 . کنز العمال، ج 12، ص 112، مستدرک، حاکم نیشابورى، ج 3، ص 167.17 . تاریخ، ابن عساکر، صص 85 تا 82.18 . اسد الغابه، ج 7، ص 222 و المعجم الکبیر، ج 23، ص 396 و المستدرک، حاکم نیشابورى، ج 3،ص 146 و نیز ر.ک: تفسیر درالمنثور و تفسیر ابن کثیر، ذیل آیه تطهیر.19 . تاریخ دمشق، ابن عساکر، ص 224 و بغیه الطالب، ترجمه امام حسین، ص 144.20 . ترجمه: زیارت عاشورا از على کاظمى.21 . چهره درخشان حسین بن على، على ربانى خلخالى، صفحه 108.22 . سوره توبه، آیه 52.23 . یزدان به حروف ابجد 72 است.24 . چهره درخشان حسین بن على، ص 111.25 . قیام امام حسین از دیدگاه علماى اهل سنت، انسیه خزعلى.

نهضت عاشورا در روایات اهل سن

درخواست بیعت از امام حسین(ع)

امام حسین علیه السلام با عبداللّه بن زبیر کنار قبر شریف پیامبر اکرم صلى الله‏علیه و آله نشسته بود. عبداللّه پسر عمرو بن عثمان وارد شد. سلام کرد وگفت: امیر مى خواهد شما به نزد او بروید. حضرت فرمود: پس از این مجلس‏به نزد او خواهیم رفت. عبداللّه بن زبیر به امام حسین علیه السلام گفت:معمولا ولید در این ساعت ملاقات ندارد. من از این ملاقات نگرانم، نظر شماچیست؟

امام فرمود: به نظرم معاویه مرده است و این دعوت براى گرفتن بیعت‏است. عبداللّه گفت: اگر از ما بخواهند با یزید بیعت کنیم چه باید کرد؟

امام فرمود: من هرگز با یزید بیعت نخواهم کرد. چون یزید مردى است‏فاسق که فسق خود را آشکار کرده، شراب مى‏نوشد، سگ بازى و یوز بازى‏مى کند و ما خاندان رسول خداییم.[1]

گفتگوى امام حسین(ع) با مروان

فرداى آن روز امام حسین علیه السلام براى اطلاع از اخبار از منزل خارج شدو در کوچه با مروان برخورد کرد. مروان گفت: من خیر تو را مى‏خواهم.حرف مرا بشنو تا دچار اشتباه نشوى. امام فرمود، بگو تا بشنوم. گفت با یزیدبیعت کن که براى دین و دنیاى تو بهتر است.

امام فرمود: انا اللّه و انا الیه راجعون؛ هنگامى که امت به رهبرى چون یزیدگرفتار شوند، باید فاتحه اسلام را خواند.

سپس فرمود: تو مرا راهنمایى مى کنى با یزید بیعت کنم! در حالى که یزیدمردى فاسق است راستى که چه سخن ناحقى بر زبان مى‏رانى! ولى من تو راسرزنش نمى کنم، تو همان ملعونى هستى که رسول خدا لعنتش کرد و ازکسى که رسول خدا صلى الله علیه و آله لعنتش کند، بعید نیست مردم را به‏بیعت یزید بخواند! اى دشمن خدا! گوش کن! ما اهل بیت رسول خداییم، حق‏با ماست و از زبان ما سخن مى‏گوید از جدم رسول خدا صلى الله علیه‏وآله شنیدم که فرمود: خلافت بر آل ابى‏سفیان حرام است، هنگامى که معاویه‏را بر منبر من دیدید شکمش را پاره کنید. مردم مدینه او را بر منبر رسول خدادیدند و سفارش او را به جا نیاوردند. خدا آنها را گرفتار یزید کرد.[2]

انگیزه قیام

در طول تاریخ اسلام از آغاز ظهور تاکنون، حساس ترین زمان در سرنوشت‏اسلام، زمان امام حسین علیه السلام است و قیام امام حسین علیه السلام نیزمؤثرترین و ارزنده ترین حرکتى است که در راه احیاى دین و اظهار حق به‏وقوع پیوسته است.

امام حسین علیه السلام خود را بر سر یک دو راهى تعیین کننده مى دید که‏یک راه به محو کامل اسلام و راه دیگر به احیاى دین ختم مى‏شد. آن حضرت‏مى توانست سکوت کند و مانند دیگران با حکومت یزید بسازد و مانندمصلحت‏اندیشان زمان خود، با تغافل از اصل حکومت، به مسائل جزئى وسطحى بپردازد. از یک زندگى در سطح عالى و احترام و موقعیت بالاى‏اجتماعى برخوردار باشد.

این درست همان چیزى بود که دستگاه حکومت اموى آرزو مى‏کرد. ولى‏با شناختى که از آن حضرت داشت مى‏دانست هرگز به این آرزو نخواهدرسید و به هیچ قیمتى نمى‏تواند همکارى و یا حتى سکوت آن حضرت را به‏دست آورد.

یزید به یاد داشت که امام حسین علیه السلام در نامه‏اى به پدرش معاویه،جنگ با بنى‏امیه را عملى خداپسندانه شمرده بود.[3]

همه بنى امیه مى‏دانند که امام حسین علیه السلام حکومت یزید را به‏رسمیت نخواهد شناخت. مروان بن حکم در مقام راهنمایى به ولید بن عتبه‏فرماندار مدینه مى‏گوید: کسانى را که یزید نام برده، هم اکنون احضار کن و ازآنها بخواه که بیعت کنند. ولى من مى‏دانم که حسین هرگز با یزید بیعت‏نخواهد کرد و طاعت او را به گردن نخواهد گرفت.[4]

درست به همین دلیل است که یزید همین که به قدرت مى‏رسد مى‏خواهدتکلیف خود را با امام حسین علیه السلام روشن کند. او به ولید بن عتبه‏فرماندار مدینه مى‏نویسد: فورا از حسین بیعت بگیر و اگر سرباز زد او رإے؛ل‏ل‏غ‏رگردن بزن.[5]

او مى‏داند تا حسین بن على علیه السلام فرزند پیامبر هست، حکومت بى‏دغدغه بر جهان اسلام براى او میسر نخواهد شد.

بنابراین بر خلاف نظر کسانى که حرکت و قیام حضرت اباعبداللّه علیه‏السلام را ناشى‏از فشار بنى امیه مى دانند، موضع بنى امیه در قبال امام حسین‏علیه السلام ناشى از شناختى است که از امام حسین علیه السلام دارند. اگریزید احتمال مى‏داد امام حسین علیه السلام در قبال حکومت ناحق او سکوت‏مى کند، هرگز مزاحم آن حضرت نمى‏شد.

امام حسین علیه السلام در شرایط موجود آن زمان اصل دین را در خطرنابودى مى‏دید. او نه تنها یزید را شایسته خلافت نمى‏دانست، بلکه او را به‏عنوان مردى با تمام خصلت ها و صفات ناپسند مى‏شناخت.[6]

از این رو تسلیم در برابر یزید را ناروا و ایستادگى در برابر او را واجب‏مى‏دانست و تکلیف خود را در این میان از همه سنگین‏تر مى‏دید.[7]

و در وصیتى که براى برادرش محمد بن حنفیه نوشت اصول اساسى‏حرکت خود را که همان دفاع از دین و حفظ جامعه اسلامى از خطر انحراف‏بود ترسیم کرد.[8]

و از مدینه خارج شد هنگامى که امام حسین علیه السلام به مکه رسید وخبر مخالفت او با یزید منتشر شد، مردم کوفه تصمیم گرفتند آن حضرت را به‏کوفه دعوت کنند.[9]

بنابراین نمى‏توان گفت امام حسین علیه السلام تحت تاثیر دعوت کوفیان‏قیام کرد. چون دعوت مردم کوفه نیز یکى از آثار حرکت امام حسین علیه‏السلام به شمار مى‏رود و مردم کوفه وقتى امام را دعوت کردند که امام ازبیعت سرباز زده و در مکه مستقر شده بود.

نتیجه این که حرکت امام حسین علیه السلام تنها ناشى از احساس وظیفه‏آن حضرت و نیاز دین به حرکتى اساسى در راه براندازى جور و ستم بود ودعوت مردم کوفه هیچ تأثیرى در اراده راسخ آن امام نداشت که خود فرمود:به خدا اگر در دنیا هیچ جا و پناهگاهى نداشته باشم با یزید بن معاویه بیعت‏نخواهم کرد.[10]

به همین دلیل است که حضرت در اولین روزهاى حرکت خود به سمت‏کوفه، از تغییر اوضاع آن سامان با خبر شد.[11]

ولى از راهى که انتخاب کرده بود، بازنگشت. هر بار که خبر شهادت یکى‏از یارانش به دست مردم کوفه را دریافت مى‏کرد مى‏فرمود: ایشان به عهدخویش وفا نکردند و ما همچنان در انتظار انجام وظیفه‏ایم.

دعوت کوفیان

وقتى امام حسین علیه السلام از بیعت یزید سرباز زد و از مدینه بیرون آمد وخبر قیام او در آفاق منتشر شد، مردم کوفه در خانه سلیمان بن صرد خزاعى‏جمع شدند و نامه‏اى براى حضرت نوشته او را به کوفه دعوت کردند و به اووعده یارى و وفادارى دادند. نامه را با دو قاصد به مکه فرستادند. ولى امام‏حسین علیه السلام جواب نداد. نامه‏هاى اهل کوفه پى در پى مى‏رسید. تنها دریک نوبت صد و پنجاه نامه که هریک از چند نفر امضا کرده بودند به دست‏حضرت رسید و حضرت همچنان سکوت مى‏کرد تا نامه‏هاى دعوت، بسیارو بسیار شد. آنگاه نامه‏اى به اهل کوفه نوشت و پسر عمویش مسلم بن عقیل‏را به عنوان نماینده خود معرفى کرد و فرمود اگر او به من بنویسد که شما دروعده خود استوارید، به کوفه خواهم آمد.[12]

خروج از مکه

امام حسین علیه السلام روز سوم شعبان سال 60 هجرى وارد مکه شد. روزپانزدهم رمضان همان سال مسلم بن عقیل را به سمت کوفه اعزام کرد و خودهمچنان در مکه ماند تا نامه مسلم از کوفه به دست او رسید. او نوشته بودهجده هزار نفر با او بیعت کرده و مردم، امام حسین را پیشواى خود مى‏دانند وهیچ تمایلى به بنى امیه ندارند. به همین جهت امام روز هشتم ذیحجه(روز ترویه) که حجاج به سوى عرفات مى‏روند، حج خویش رابه عمره مفرده بدل کرد و از مکه به سمت عرفات حرکت کرد.

حضرت به دو دلیل این روز خاص را براى حرکت انتخاب کرد:

اول این که اگر حضرت پس از پایان مراسم حج مکه را ترک مى‏کرد،حرکت آن حضرت هیچ، موج وبازتابى نداشت. چرا که ترک مکه پس ازمراسم حج یک حرکت عادى و معمولى است. ولى در روزى که مراسم حج‏شروع مى شود و در شرایط عادى خروج از حرم و ترک مراسم حج حرام‏است، چنان غیرعادى و سؤال برانگیز است که همه مسلمانان را به اندیشه‏وامى‏دارد.

دوم این که یزید تعدادى از مزدوران بنى امیه را به مکه فرستاده بود تا به‏عنوان حاجى‏در مراسم شرکت کرده و مترصد باشند که در یکى از مواضع‏ازدحام جمعیت مثل طواف و رمى جمرات حضرت را ترور کنند و اگر چنین‏اتفاقى مى افتاد اولا حرمت حرم شکسته مى‏شد، ثانیا شهادت حضرت هیچ‏تاثیرى در تغییر وضع جامعه نداشت. به همین جهت امام حسین علیه السلام‏تلاش مى کرد خود را از حرم دورنموده حرمت حرم را حفظ کند و خود بارهابه این نکته تصریح فرموده است.[13]

حرکت به سوى کربلا

حر مامور بود امام حسین علیه السلام را تحت الحفظ به کوفه برده به عبیداللّه‏تحویل دهد. ولى خود سعى مى‏کرد نسبت به حضرت بى‏احترامى نکند. مثلاوقتى حضرت از او پرسید: مى‏خواهى با اصحاب خود جداگانه نماز بخوانى‏یا در نماز ما شرکت مى‏کنى؟ عرض کرد: در نماز شما شرکت مى‏کنیم.[14]

در جاى دیگر هنگامى که امام از او ناراحت شد و فرمود: مادرت به‏عزایت بنشیند، گفت: اگر کس دیگرى این جمله را مى‏گفت حتما نام مادرش‏را مى‏بردم، ولى از مادر تو فاطمه جز با نیکى و احترام نمى‏توانم یاد کنم.[15]

چنان که گفتیم حر مامور به جنگ نبود. به همین جهت وقتى دریافت که‏امام تن به ذلت نخواهد داد و همراه او به کوفه نخواهد رفت و خود نیز اجازه‏نداشت او را رها کند. تا چنانکه حضرت خواست به مدینه برگردد. ازحضرت خواست به راهى رود که نه به کوفه برسد نه به مدینه ختم شود، تا اوبتواند از ابن زیاد کسب تکلیف کند.

امام تقاضاى حر را پذیرفت و به سمت چپ حرکت کرد و این همان راهى‏بود که با چند منزل به کربلا مى‏رسید.[16]

امام حسین علیه السلام در روز دوم محرم سال 61 هجرى وارد کربلا شد.

هنگامى که به او گفتند اینجا کربلاست. دست به دعا گشود و عرض کرد:بار الها از کرب (اندوه) و بلا به تو پناه مى‏بریم. آنگاه رو به‏اصحاب کرده فرمود:

مردم بندگان دنیایند و دین چیزى است که بر روى زبان دارند، تا زمانى که‏موجب رونق دنیایشان باشد آن را نگه مى‏دارند، چون نوبت به آزمایش رسددینداران بسیار اندکند. اینجا محل اندوه و بلاست، همین جا توقف کنید اینجامحل اقامت و بارانداز ماست، جایى است‏که خون ما مى‏ریزد، اینجا قتلگاه ماست همه پیاده شدند و حر و اصحابش درطرف دیگر منزل کردند.[17]

مشکل آب

عمر سعد با همراهان وارد کربلا شد. و ابن زیاد پى در پى براى او نیرومى‏فرستاد. در روز ششم محرم لشکرى بیست و دو هزار نفره تحت فرمان‏داشت. روز هفتم از عبیداللّه نامه‏اى دریافت کرد که دستور داده بود نگذارندامام حسین علیه السلام و یارانش از آب فرات استفاده کنند. ابن سعد شخصى‏به نام عمرو بن حجاج زبیدى را به فرماندهى سپاهى بر شریعه فرات گمارد واز آن روز آب در خیمه گاه امام کمیاب شد.

امام حسین علیه السلام وقتى مشاهده کرد آب در خیمه‏ها کمیاب شده،برادرش عباس را به فرماندهى سى سوار و ده پیاده مامور تهیه آب کرد. هلال‏بن نافع جملى پیشاپیش پیاده‏گان حرکت مى‏کرد. عمرو بن حجاج پرسید:کیستى؟

گفت: من نافعم، آمده ام از این آب که تو ما را محروم کرده اى بنوشم. عمرگفت: بنوش گوارایت باد.

هلال گفت: واى بر تو! چگونه بنوشم در حالى که حسین و همراهانش‏تشنه‏اند.

گفت: مى دانم ولى ما ماموریم نگذاریم دست او به آب برسد.

هلال به اصحابش گفت وارد آب شوند و عمر نیز به لشکرش دستورمقابله داد. جنگ سختى درگرفت سواران مى جنگیدند و پیاده‏گان مشکها راآب مى‏کردند. عده‏اى از یاران عمروبن حجاج به هلاکت رسیدند و یاران امام‏با بیست مشک پر از آب به خیمه‏ها برگشتند. اینجا بود که حضرت، عباس راسقا لقب دادند.[18]

آخرین شب

شب دهم محرم، نزدیک مغرب امام حسین علیه السلام اصحابش را جمع کردو در جمع ایشان خطبه‏اى خواند و فرمود:

خدا را ستایش مى کنم به بهترین ستایش ها و در گشایش و سختى او راسپاس مى‏گزارم. خدایا تو را سپاس مى گویم که ما را با نبوت احترام کردى وقرآنمان آموختى و در دین آگاهى دادى و به ما قلب و شنوایى عنایت کردى.پس ما را در زمره شکرگزاران قرار ده. اما بعد، من یارانى بهتر و باوفاتر ازیاران خود و خانواده‏اى نیکوکارتر از خانواده خویش نمى‏شناسم. خدا ازجانب من پاداش نیکتان دهد. من گمان مى‏کنم کار ما با این مردم به جنگ وستیز مى‏کشد. بنابراین شما را مرخص مى‏کنم و بیعت خویش از گردن شمابرمى‏دارم. همه بروید. اکنون شب است و پرده تاریکى همه چیز را پوشانده‏است. هر کدام دست یکى‏از اهل بیت مرا بگیرید و درتاریکى شب پراکنده‏شوید و مرا با این قوم به حال خود رها کنید. اینان جز با من با کسى کارى‏ندارند.

چون سخنان امام به اینجا رسید، برادران، پسران، برادرزادگان وخواهرزادگانش به سخن آمده گفتند براى چه این کار را بکنیم؟

براى این که بعد از تو زنده بمانیم؟ خدا آن روز را نیاورد.

قبل از همه، عباس علیه السلام پسر امیرالمؤمنین علیه السلام سخن گفت‏و بعد دیگران به پیروى از او سخنانى به این مضمون گفتند.

آنگاه حضرت به فرزندان عقیل رو کرد و فرمود: براى شما قتل مسلم‏کافى است. شما بروید. من به شما اجازه دادم.

ایشان گفتند: سبحان اللّه! ما بزرگ و سالار خود و عموزادگان خویش راکه بهترین عموزادگان هستند رها کنیم و در دفاع از ایشان کوتاهى کنیم وندانیم چه بر سر ایشان مى‏آید! آن وقت مردم به ما چه خواهند گفت و ما به‏ایشان چه بگوییم! به خدا چنین کارى نمى‏کنیم. بلکه جان و مال و خانواده‏خویش را فدایت مى‏کنیم و در کنارت مى‏جنگیم تا در سرنوشت تو شریک‏باشیم. زشت باد زندگى دنیا بعد از تو!

آنگاه مسلم بن عوسجه برخاست و گفت: در حالى که دشمن این‏گونه‏محاصره‏ات کرده تو را رها کنیم؟ پیش خدا چه عذرى بیاوریم، خدا آن روز رانیاورد. من خواهم جنگید تا نیزه‏ام را در سینه‏هایشان بشکنم. تا زمانى که‏قبضه شمشیر در دستم باشد شمشیر خواهم زد و اگر سلاحى براى جنگ‏نداشته باشم سنگ به سویشان مى‏بارم و از تو جدا نمى‏شوم تا بمیرم.

آنگاه سعید بن عبداللّه حتمى برخاست گفت: یابن رسول اللّه! به خداهرگز رهایت نمى‏کنیم. تا خدا بداند که ما در مورد شما، حرمت پیامبرش راحفظ کردیم. به خدا اگر بدانم در راه تو هفتاد بار کشته مى‏شوم و دوباره زنده‏مى‏شوم و زنده زنده در آتش مى‏سوزم و خاکسترم را به باد مى‏دهند از تو جدإے؛ممک‏ک‏نمى‏شوم. پس چگونه دست از تو بردارم. وقتى که مى‏دانم یک بار مردن است‏و بعد از آن کرامت ابدى.

پس از او زهیر بن قین برخاست و گفت: یابن رسول اللّه به خدا دوست‏دارم هزار بار کشته شوم و دوباره زنده شوم و باز کشته شوم و خداوند جان توو جوانان اهل بیتت را حفظ کند.

پس از او اصحاب هر کدام در این باب سخن راندند. گفتند: به خدا از توجدا نمى‏شویم. جانمان فداى تو باد. با دست و سر و سینه از تو دفاع مى کنیم‏تا کشته شویم و به عهد خود وفا کنیم.[19]

آغاز جنگ

صبح روز دهم محرم، امام حسین علیه السلام اصحابش را براى نبرد آماده‏کرد. نیروى حضرت از سى و دو نفر سوار و چهل نفر پیاده تشکیل مى‏شد.حضرت زهیر را در جناح راست لشکر و حبیب بن مظاهر را در جناح چپ‏لشکر قرار داد و پرچم اصلى را به برادرش عباس داد.

خیمه‏ها پشت سر سپاه قرار گرفته بود. در خندقى که شبانه در پشت خیمه‏ها کنده بودند مقدارى هیزم ریختند و آتش زدند تا دشمن نتواند از پشت سربه خیمه ها حمله کند. آنگاه حضرت خود وارد خیمه مخصوصى شد ونظافت کرد و چون بیرون آمد بر مرکب خود نشست. قرآنى به دست گرفت وجنگ آغاز شد.

حضرت دست به دعا گشود:

بارالها! تو در هر غم و اندوه پناهگاه و در هر گرفتارى امید منى و در هرحادثه‏اى که برایم پیش آید تو تکیه گاه و سلاح منى چه بسیار غمهایى که دل‏را ضعیف مى‏کند و راه هر چاره را مى‏بندد. گرفتارى‏هایى که با دیدن آنهادوستان رهایت مى‏کنند و دشمنان شادکامى پیشه مى‏کنند. من از دیگران قطع‏امید کردم و آنها را به درگاه تو آوردم و از آنها به تو شکایت کردم و تو آنها رابرطرف کردى و نجاتم دادى. خدایا تو صاحب هر نعمت و آخرین مقصودهر حرکت هستى.[20]

ابن سعد که در اشتیاق حرص آلود به فرماندارى رى مسخ شده بود، تیرى‏در چله کمان نهاد و به سوى اردوى امام حسین علیه السلام نشانه رفت وبدون هیچ شرمى رو به لشکر خود گفت: شاهد باشید که اولین تیر را خود من‏پرتاب کردم.[21]

نماز ظهر

ظهر از راه رسید. ابو ثمامه صائدى خدمت امام حسین علیه السلام آمد عرض‏کرد: فدایت شوم یا اباعبداللّه! دشمن نزدیک و نزدیک‏تر مى‏شود و تا من‏زنده‏ام دستشان به شما نخواهد رسید، ولى دوست دارم در حالى به زیارت‏پروردگارم نائل شوم که این نماز را هم به امامت شما به جا آورده باشم.حضرت نگاهى به آسمان انداخت و فرمود: نماز را یادآورى کردى، خدا تو رااز نمازگزاران قرار دهد، آرى اول وقت نماز است.

آنگاه فرمود: از لشکر بخواهید دست از جنگ بردارند تا نماز بخوانیم‏حصین بن تمیم فریاد زد: نماز شما قبول نمى شود.

حبیب بن مظاهر فرمود: فکر مى‏کنى نماز تو قبول است، ولى نماز خاندان‏پیامبر قبول نمى‏شود؟

حصین به او حمله کرد با هم درآویختند حبیب او را بر زمین افکند، ولى‏اهل کوفه نجاتش دادند.

زهیر و سعید بن عبداللّه در جلوى امام ایستادند تا آن حضرت نمازبگذارد. نیمى از اصحاب مقابل حضرت صف کشیدند و نیمى دیگر در نمازبه او اقتدا کردند و حضرت با اصحاب خود نماز خوف به جا آورد.[22]

آخرین سرباز

امام حسین علیه السلام در آخرین لحظات جنگ که دیگر یاورى براى اونمانده بود از میدان به خیمه گاه بازگشت، بر در خیمه ایستاد و فرمود: طفل‏کوچکم على را بیاورید تا با او خداحافظى کنم! کودک را به حضرت دادند اورا در دامن خویش نهاد، مى‏بوسید و مى‏فرمود: واى بر این قومى که خصم آنهادر قیامت جد توست. کودک در دامن پدر آرمیده بود. حرمله بن کاهل اسدى‏کلوى او را نشانه گرفت، تیر در گلوى على اصغر نشست و گلویش را سراسربرید.

حضرت دست در زیر گلوى اصغر گرفت، از خون پر کرد و به طرف‏آسمان پاشید. آنگاه پیاده شد با غلاف شمشیر قبر کوچکى کند، کودک را به‏خون خویش رنگین ساخت و به خاک سپرد.[23]

شهادت

امام حسین علیه السلام وقتى آخرین سرباز خود را در راه خدا قربانى کردسوار بر اسب، شمشیر بر کشید و در حالى که در مقابل لشکر کوفه ایستاده بودرجز مى‏خواند:

«همین افتخار مرا بس که فرزند على نیکو سیرتى از آل هاشمم. جدم‏رسول خداست که برترین گذشتگان است و ما چراغ درخشان خدا در روى‏زمینیم. مادرم، دختر پاکدامن احمد است. عمویم، جعفر است که طیارخوانده مى شود. کتاب خدا در میان ما نازل شده و هدایت و وحى الهى درمیان ماست. ما در میان خلائق امان خداییم. صاحبان حوض کوثر ماییم که‏دوستان خود را از آن سیراب مى‏کنیم. در قیامت دوستداران ما سعادتمند ودشمنان ما زیانکارند.[24]

دشمن حضرت را محاصره کردند و از هر طرف بر او هجوم بردند.حضرتش به آنها حمله مى‏کرد و آنها از چپ و راست مى گریختند. آرى هرگزشکست خورده‏اى که همه فرزندان، اهل بیت و یارانش کشته شده باشد،چون او قوى دل، خوددار و شجاع دیده نشده است.[25]

امام حسین علیه السلام از کثرت زخم ناتوان شده بود. دست از جنگ‏کشید و در جاى خود ایستاد. پیکر شریفش از تیر و نیزه و شمشیر پاره پاره‏بود. افراد زیادى به قصد حمله با حضرتش مواجه شدند، ولى هنگامى که‏حال او را مشاهده مى‏کردند، برمى‏گشتند. هیچ‏کس نمى‏خواست گناه کشتن‏فرزند پیامبر را به عهده بگیرد. مدت زیادى همچنان جنگ راکد ماند عاقبت‏شمر به افرادش نعره زد: منتظر چه هستید، بکشید او را. گروهى ازناجوانمردان دور او را گرفتند. زرعه بن شریک تمیمى، سنان بن انس نخعى وصالح بن وهب مرى، هر کدام ضربه‏اى سخت بر جسم شریفش زدند و آن‏پیکر پاک از روى زین به زمین افتاد.[26]

امام علیه السلام بر زمین افتاد. بلند شد، نشست تیرى را که در گلوى‏شریفش نشسته بود بیرون کشید. سنان دوباره آمد با نیزه، چنان جسم‏شریفش را آزرد که حضرتش در خاک غلتید. آنگاه به خولى بن یزید اصبحى‏گفت: سرش را جدا کن خولى خنجر در دست پیش رفت، ولى لرزه براندامش افتاد و بازگشت. سنان خود از اسب پیاده شد و سر مبارکش را جداکرد.[27]

اما خطیب خوارزمى شهادت امام را چنین روایت کرده است: فرزندرسول خدا صلى‏الله علیه و آله روى زمین افتاده بود. شمر و سنان بالاى‏سرش آمدند. حضرت از تشنگى زبانش را در دهان مى چرخاند. شمر با لگدبر سینه مبارکش کوبید و گفت: اى پسر ابو تراب! مگر تو نمى‏گویى پدرت‏ساقى کوثر است و به هر کس دوست دارد از آب کوثر بدهد. صبر کن تا به‏دست او سیراب شوى. آنگاه به سنان گفت: سرش را جدا کن. سنان امتناع کردو گفت: نمى‏خواهم در قیامت پیامبر خصم من باشد. شمر خشمگین شد برسینه مبارک امام نشست دست به خنجر برد. حضرت لبخندى زد فرمود:نمى‏دانى من کیستم که مرا مى‏کشى؟

گفت: به خوبى مى‏شناسمت، مادرت فاطمه زهراست، پدرت على‏مرتضاست و جدت محمد مصطفى، ولى بى‏باکانه ترا مى‏کشم. آنگاه شمشیرکشید و جسم شریف حضرت را زیر ضربات شمشیر گرفت و در نهایت سرمبارکش را جدا کرد.[28]1 . مقتل خوارزمى، ج 1، ص 2 - 181 و تاریخ طبرى، ج 4، ص 251 و کامل ابن اثیر، ج 4، ص 15- 14 و الاخبار الطوال، ص 227.2 . مقتل خوارزمى، ج 1، ص 5 - 184.3 . الطبقات الکبرى، ابن سعد، ص 54، ترجمه امام حسین.4 . مقتل خوارزمى، ج 1، ص 181.5 . مقتل خوارزمى، ج 1، ص 180 و کامل ابن اثیر، ج 4، ص 14.6 . مقتل خوارزمى، ج 1، صص 184 182 و 185.7 . کامل ابن اثیر، ج 4، ص 48.8 . مقتل خوارزمى، ج 1، ص 188.9 . کامل ابن اثیر، ج 4، ص 20.10 . مقتل خوارزمى، ج 1، ص 188.11 . تاریخ طبرى، ج 4، ص 299 و کامل ابن اثیر، ج 4، ص 40 و 42 و 43.12 . کامل ابن اثیر، ج 4، ص 21 - 20 و الاخبار الطوال، ص 229.13 . الاخبار الطوال، ص 243 و مقتل خوارزمى، ج 1، ص 220 وتاریخ طبرى، ج 4، ص 289.14 . مقتل خوارزمى، ج 1، ص 231.15 . مقتل خوارزمى، ج 1، ص 232 و تاریخ طبرى، ج 4، ص 304.16 . مقتل خوارزمى، ج 1، ص 233 و تاریخ طبرى، ج 4، ص 304.17 . مقتل خوارزمى، ج 1، ص 237.18 . مقتل خوارزمى، ج 1، صص 244 - 5.19 . تاریخ طبرى، ج 4، صص 317 - 8 و کامل ابن اثیر، ج 4، ص 857.20 . کامل ابن اثیر، ج 4، ص 60 - 59.21 . کامل ابن اثیر، ج 4، ص 65.22 . مقتل خوارزمى، ج 2، ص 17 و کامل ابن اثیر، ج 4، ص 71.23 . مقتل خوارزمى، ج 2، ص 32.24 . مقتل خوارزمى، ج 2، ص 32.25 . کامل ابن اثیر، ج 4، ص 77، مقتل خوارزمى، ج 2، ص 33.26 . مقتل خوارزمى، ج 2، ص 35؛ کامل ابن اثیر، ج 4، ص 78.27 . کامل ابن اثیر، ج 4، ص 78 و تاریخ طبرى، ج 4، ص 346.28 . مقتل خوارزمى، ج 2، ص 36 - 7.

عزادارى سنیا

عبدالجلیل رازى که کتاب خود را در حدود سال 560 نگاشته است، در پاسخ‏یک نویسنده سنى اطلاعات با ارزشى درباره سابقه عزادارى اهل سنت براى‏امام حسین علیه‏السلام آورده است. ابتدا به نقل از آن نویسنده سنى‏مى‏نویسد:

این طایفه روز عاشورا اظهار جزع و فرع کنند، و رسم تعزیت رااقامت کنند. و مصیبت شهداى کربلا تازه گردانند بر منبرها، و قصه‏گویند، و علما سر برهنه کنند و عوام جامه چاک کنند و زنان روى‏خراشند و مویه کنند.

عبدالجلیل در پاسخ مى‏نویسد: اولا معلوم جهانیان است که بزرگان ومعتبران ائمه‏فریقین از اصحاب امام مقدم ابوحنیفه، و امام مکرم‏شافعى، و علما و فقهاى طوایف، خلفا عن سلف، این سنت را رعایت‏کرده‏اند، و این طریقت نگاه داشته. اولا خود شافعى که اصل است ومذهب‏بدو منسوب است بیرون از مناقب، او را در حسین و شهداى کربلامراثى بسیار است و یکى از آن قصیده‏اى است که مى‏گوید:

أبکى الحسین و أرثى منه جحجاحا

من أهل بیت رسول‏الله مصباحا

تا آخر قصیده با مبالغتى تمام و کمال، و دیگر قصیده‏اى است که‏مى‏گوید:

تاوب همى فالفؤاد کئیب

و أرق نومى فالرقاد عجیب[1]

تا آخر، همه مرثیه اوست به صفتى که بر چنان معانى دگران قادرنباشند. و مراثى شهداى کربلا که اصحاب بوحنیفه و شافعى را هست،بى‏عدد و بى‏نهایت است. پس اگر عیب است اول بر بوحنیفه است وبر شافعى و اصحاب ایشان؛ آنگه بر ما.

پس از آن به بیان نمونه‏هایى از عزادارى‏هاى اهل سنت اعم از حنفى وشافعى که این دو فرقه در ایران بودند، از قرن ششم ارائه داده‏مى‏نویسد:

آنگه چون فروتر آیى معلوم است که خواجه بومنصور ماشاده،(از علماى برجسته مذهب شافعى که از علماى بزرگ اصفهان‏بوده و در ربیع‏الاخر سال 536 درگذشته) و در مذهب سنت درعهد خود مقتدا بوده است. هر سال این روز، این تعزیت به آشوب ونوحه و غریو داشته‏اند و هر که رسیده باشد دیده و دانسته باشد وانکار نکند.

و آنگه بغداد که مدینه السلام و مقر دارالخلافه است، خواجه على‏غزنوى حنیفى (از واعظان بزرگ بغداد که سلطان مسعودسلجوقى در مجلس وعظ وى حاضر مى‏شد و درگذشت وى به سال551 هجرى بوده است) دانند که این تعزیت چگونه داشتى! تابه حدى که به روز عاشورا در لعنت سفیانیان مبالغتى مى‏کرد. سائلى‏برخاست و گفت: معاویه را چه گویى؟ به آوازى بلند گفت: اى‏مسلمانان از على مى‏پرسد که: معاویه را چگویى؟ آخر دانى‏که على‏معاویه را چه گوید؟

و امیر عبادى (قطب الدین مظفر معروف به امیر عبادى یکى ازواعظان معروف بغداد بوده است.) که علامه روزگار و خواجه‏معنا و سلطان سخن بود. او را در حضرت المقتفى لامرالله پرسیدنداین روز که فردا عاشورا خواست بودن که: چه گویى در معاویه؟جواب نداد تا سائل سه بار تکرار کرد. بار سیوم گفت: اى خواجه!سؤال مبهم مى‏پرسى. نمى‏دانم کدام معاویه را مى‏گویى. این معاویه راکه پدرش دندان مصطفى بشکست، و مادرش جگر حمزه بخائید، واو بیست واند بار تیغ در روى على کشید و پسرش سر حسین ببرید.اى مسلمانان شما این معاویه را چه گویید؟ مردم در حضرت خلافت،حنیفى و سنى‏و شافعى زبان به لعنت و نفرین برگشودند. این مانند این‏بسیار است و تعزیت حسین هر موسم عاشورا به بغداد تازه باشد و بانوحه و فریاد.

و اما به همدان اگرچه مشبهه را غلبه براشد براى حضور رایت سلطان‏و لشکر ترکان، هر سال، مجد الدین مذکر همدانى، (نویسنده‏کتاب الاربعین عن الاربعین، فقیه و محدث و واعظ بوده و به سال555 درگذشته است.) در موسم عاشورا این تعزیت به صفتى‏دارد که قمیان را عجب آید.

و خواجه امام نجم بوالمعالى بن ابى‏القاسم بزارى به نیسابور با آن که‏حنیفى مذهب بود، این تعزیت به غایت کمال داشتى و دستار بگرفتى‏و نوحه کردى خاک پاشیدى و فریاد از حد بیرون کردى.

و به رى که از امهات بلاد عالم است، معلوم است که شیخ ابوالفتوح‏نصر آبادى و خواجه محمد حدادى حنیفى و غیر ایشان درکاروانسراى کوشک و مساجد بزرگ روز عاشورا چه کرده‏اند از ذکرتعزیت و لعنت ظالمان.

و در این روزگار آنچه هر سال خواجه امام شرف الائمه ابونصرالهسنجانى کند و در هر عاشورا به حضور امرا و ترکان و خواجگان وحضور حنیفان معروف، و همه موافقت نمایند و یارى کنند و این‏قصه خود به وجهى گوید که دگران خود ندانند و نیارند گفتن.

و خواجه امام بومنصور حفده (محمد بن أسعد طوسى معروف‏به حفده ملق به عمده الدین فقیه شافعى نیشابورى از علماى معروف‏نیشابور است) که در اصحاب شافعى معتبر و متقدم است به‏وقت حضور او به روى دیدند که روز عاشورا این قصه بر چه طریق‏گفت و حسین را بر عثمان درجه و تفضیل نهاد و معاویه را باغى‏خواند.

و قاضى عمده ساویى حنیفى (از عالمان و واعظان معروف ساوه‏بوده و درگذشت وى به سال 567 در شهر ساوه رخ داده است.)که صاحب سخن و معروف است در جامع طغرل با حضور بیست‏هزار آدمى این قصه به نوعى گفت و این تعزیت به صفتى داشت از سربرهنه کردن و جامه دریدن که مانند آن نکرده بودند و مصنف این‏کتاب (یعنى همان نویسنده سنى) اگررازى است دیده باشد و شنوده.

و خواجه تاج اشعرى حنیفى نیسابورى روز عاشورا بعد از نماز درجامع عتیق دیدند که چه مبالغت کرد در سنه خمس و خمسین وخمسمائه به اجازت قاضى با حضر کبراء و امراء.

پس اگر این بدعت بودى، چنان که خواجه مجبر انتقالى (یعنى‏همان نویسنده سنى) گفته است، چنان مفتى رخصت ندادى وچنین ائمه روا نداشتندى.

و اگر خواجه انتقالى به مجس حنیفیان و شیعیان نرفته باشد، آخر به‏مجلس شهاب مشاط رفته باشد که او هر سال که ماه محرم درآید، ابتداکند به مقتل عثمان و على و روز عاشورا به مقتل حسین على آرد تاسال پیرار به حضور خاتونان امیران و خاتون امیر أجل این قصه به‏وجهى گفت که بسى مردم جامه‏ها چاک کردند و خاک پاشیدند و عالم‏سر برهنه شد و زارى‏ها کردند که حاضران گفتند: زیادت از آن بود که‏به زعفران جاى کنند شیعیت. و گر این علما و قضات این معنى به تقیه‏و مداهنه مى‏کنند از بیم ترکان و خوف سلطان، موافقت رافضیان باشدو گر به اعتقاد مى‏کنند خلاف ایشان را، خواجه را نقصان باشد ایمان راو الا در بلاد خوارج و مشبهه که روا ندارند کردن، دگر همه حنیفیان وشفعویان و شیعت این سنت را متابعت کنند. پس خواجه پندارى ازاین هر سه مذهب بیزار است و خارجى است، پس باید که به‏خوزستان و لرستان شود که خارجیان تا نبیند و نشنود که تعصب که اوراست، کس را نیست و تعزیت حسین على داشتن متابعت قول‏مصطفى است که گفت: من بکى على الحسین او أبکى او تباکى، وجبت له الجنه، تا هم گوینده و هم شنونده در رحمت خدا باشد ومنکرش الا منافق و مبتدع و ضال و گمراه نباشد و خارجى و مبغض‏فاطمه و آلش و على و اولادش و الحمدلله بل أکثرهم لا یعقلون.[2]

به هر روى در بغداد قرن ششم، بیشتر عالمان اهل سنت، در مظلومیت‏امام حسین علیه السلام سخن مى‏گفتند و به هیج روى تمایلى به‏گرایش متعصبانه‏اى که از زمان بنى‏امیه باقى‏مانده بود، نداشتند. البته‏استثناءهایى هم دیده مى‏شد. شخصى با نام عبدالمغیث بن زهیرحنبلى کتابى در فضائل یزید نوشت و ابن‏الجوزى این عالم معروف‏سنى کتابى با عنوان «الرد لعى المتعصب العنید المانع من ذم یزید» دررد بر او نوشت. ابن‏اثیر درباره این شخص نوشته است: صنف کتابافى فضائل یزید بن معاویه أتى فیه بالعجائب.[3]

اما این گرایش ناچیز بود، همان طور که اکنون هم گاهى از این‏استثناءها دیده مى‏شود و واقعا ناچیز و غیر قابل اعتناست.

همان‏طور که گذشت، در این زمان، دو واعظ معروف در بغداد بودندکه در ایام عاشورا مجالس سوگوارى داشتند. یکى از اینان على بن‏حسین غزنوى حنفى بود که واعظ قهارى بوده و سلاطین در محفل‏روضه‏خوانى او شرکت داشتند. واعظ دیگر امیر عبادى بود که او نیزروز عاشورا مقتل‏خوانى داشت و ابن‏جوزى نیز گزارشهایى ازمنبرهاى او و کلمات کوتاهش نقل کرده است.

به نظر مى‏رسد که برگزارى مراسم عاشورا در بغداد میان سنى و شیعه‏ادامه یافته و هیچ‏گاه تعطیل نشده است.[4]1 . کامل این قصید را خوارزمى حنفى در کتاب مقتل الحسین، ج 2، ص 136 آورده است.2 . کتاب نقض، صص 373 - 370.3 . کامل، ج 11، ص 562.4 . تأملى در نهضت عاشورا، رسول جعفریان، صص 296 - 287.

برخى از آثار علماى سنى درباره امام حسین(ع

آثار علماى اهل سنت، طى چهارده قرن، درباره اهل بیت علیهم‏السلام خارج‏از حد شمار است. بسیارى از این آثار درباره فضائل و مناقب اهل بیت، به‏ویژه امیرمؤمنان و برخى نیز آثارى تاریخى پیرامون زندگى آن بزرگواران‏است. در اینجا شمارى از آثار علماى حنفى را درباره امام حسین علیه‏السلام‏براى نمونه معرفى مى‏کنیم:

ضیاءالدین ابى‏المؤید الموفق بن احمد بن محمد المکى الخطیب‏الخورازمى الحنفى (568 - 484). وى بزرگترین عالم حنفى است‏که درباره امام حسین علیه‏السلام قلم زده و کتاب عظیم و بزرگ مقتل الحسین‏علیه‏السلام را نگاشته است. وى شاگرد زمخشرى بوده و علوم ادب را نزد وى‏خوانده پس از آن به شهرهاى مختلف دنیاى اسلام سفر کرده و حدیث شنیده‏است. عماد کاتب که معاصر وى بوده شرح حال او را در خریده القصر بخش‏مربوط به ایران آورده و او را در فقه و ادب ستوده است. قفطى در انباه الرواه(332:3) شرح حال او را آورده و سال درگذشت او را 568 یادکرده است. بسیارى از علماى بزرگ شرح حال‏نگار مانند ابن‏النجار،ابن‏الدبیثى شرح حال او را آورده‏اند. وى کتابى با عنوان مناقب ابى حنیفه داردکه در سال 1321 در حیدرآباد چاپ شده است.

نیز کتابى با عنوان قضایا امیرالمؤمنین دارد که نمانده است. همچنین کتاب‏او با عنوان کتاب رد الشمس على امیر المؤمنین علیه‏السلام او هم مفقود شده‏است. مهم‏ترین کتاب او مقتل الحسین است که بر جاى مانده و دست کم سه‏نسخه خطى از آن برجاى مانده است. این کتاب در نجف و بعدا در قم(سال 1399) و چاپ جدید آن توسط دارانور الهدى در قم(1418 ق) به چاپ رسیده است. گفتنى است که وى اشعارى نیزدر ستایش ابوحنیفه دارد که در مقدمه مرحوم سماوى بر مقتل الحسین‏علیه‏السلام چاپ شده است.

خوارزمى شعرى هم در رثاى اهل بیت سروده که چند بیت آن این است:

لقد قتلوا علیا مذ تجلى

لاهل الحق فحلا فى الضراب

و قد قتلوا الرضا الحسن المرجى

جواد العرب بالسم المذاب

و قد منعوا الحسین الماء ظلما

و جدل بالطعان و بالضراب

و لولا زینب قتلوا علیا

صغیر تقل بق او ذباب

و قد صلبوا امام الحق زیدا

فیا لله من ظلم عجاب

بنات محمد فى الشمس عطشى

و ال یزید فى ظل القباب

لال یزید من أدم خیام

و أصحاب الکساء بلاثیاب[1]

- عفیف الدین ابى‏السیاده عبدالله بن اراهیم طائفى حنفى[2] کتابى با عنوان‏اتحاف السعدء بمناقب سید الشهدا تألیف کرده است.

- قادر بخش بن حسن على حنفى هندى شهسرامى (1337- 1273) از علماى حنفى‏هند است که کتابى با عنوان «جور الاشقیاء على‏ریحانه سید الانبیاء» نگاشته است. شرح حال وى در (نزهه الخواطر 370:8) آمده و همانجا از این کتاب او هم یاد شده است.

- مولوى عبدالعزیز بن شاه ولى الله دهلوى (1239 - 1159)نیز کتابى با عنوان سر الشهادتین در فلسفه شهادت امام حسین علیه‏السلام‏نوشته که عربى آن در مجله‏الموسم ش 12، صص 91 - 83 چاپ شده و به اردوهم چاپ شده است.

- شیخ على انور بن على اکبر بن حیدر على علوى حنوفى کاکوروى(1324 - 1269) کتابى با عنوان شهاده الکونین فى مقتل سیدناالحسین السبط نگاشته که ضمن شرح حال او در کتاب «نزهه الخاطر 328 :8«از آن یاد شده است.

- محمد معین بن محمد امین السندى التتوى الحنفى (م1161) کتابى با عنوان «قره العین فى البکاء على الحسین علیه‏السلام»نگاشته و در آن بر لزوم گریه براى امام حسین علیه‏السلام سخن گفته و ثابت‏کرده است که اقامه عزا براى حسین علیه‏السلام تنها مخصوص شیعه نیست.

- محمود بن عثمان بن على بن الیاس حنفى رومى (938- 878) کتابى با عنوان مقتل الامام الحسین بن على بن ابى‏طالب رضى‏الله عنهما فى کربلاء نوشته است. اسماعیل باشا در کتاب «هدیه العارفین412:2« از آن یاد کرده است.

جداى از کتاب، بسیارى از شاعران اهل سنت، به ویژه از میان حنفیان‏عصر نخست، اشعارى در رثاى حسین بن على علیه‏السلام و حادثه عاشوراسروده‏اند که جالب توجه است. نمونه‏اى از این اشعار را خود خوارزمى درمقتل «مقتل الحسین علیه‏السلام ج 2، صص 182 - 143.« گردآورى کرده‏است.

در خاتمه باید گفت: امروزه در بسیارى از مناطق ایران، هند و پاکستان‏عزادارى امام حسین علیه‏السلام به طور مشترک یا حتى مستقل میان شیعیان وسنیان برگزار مى‏شود. سنتى که در شرق ایران بوده، و بخشى از آن متعلق به‏خراسان کهن است، به سیستان نیز کشیده شده است.

در هند و پاکستان، این سنت از حدود چهارصد سال پیش همزمان با روى‏کار آمدن دولتهاى متأثر از ایران و شمال و جنوب هند، رواج یافته و امروزه‏در شهرهاى بزرگى در هند مانند حیدر آباد و یا کراچى در پاکستان، شاهدبرگزارى مراسم عاشورا میان هر دو گروه شیعه و سنى هستیم. قرن‏هاست که‏در هند، دامنه برگزارى این مراسم، حتى میان هندوها نیز کشیده شده وبسیارى از آنان نیز در این ایام، با سایر مسلمانان همراهى دارند.

در عراق و منطقه کردستان، این حرکت ادامه سنت گذشته است که ساکنان‏آن دیار همیشه براى امام حسین علیه‏السلام اعتبار و ارزش خاصى قائل‏بوده‏اند.

مع‏الاسف، در چند دهه اخیر به دلیل شدت یافتن تعصب مذهبى دربخشى از جهان اسلام و حرکت براى تحمیل آن به سایر نقاط، حرکتى درجهت احیاى نوع خاصى از تسنن رواج یافته است که مى‏کوشد خطکشى‏هاى خاصى را میان مسلمانان ایجاد و تعمیق بخشد. به طور قطع، این‏حرکت، میراث دوره و زمانى است که گرایشى تحت عنوان اهل حدیث یامذهب عثمانى در قرن دوم و سوم، مى‏کوشید تا با هر کسى که اندک تفاوتى بامشى آنان داشت فاصله بگیرد. به همین دلیل، براى هر گروهى نامى انتخاب‏کرده و آن را سبب طعن و قدح او مى‏دانست. اتهام مرجئى، شیعى، معتزلى،قدرى و.... که هم اکنون در بسیاى از کتابهاى رجالى میراث آن دوره در زمینه‏قضاوت راویان آمده، یادآور آن روزگار است. آن جو به مرور به همت کسانى‏چون احمد بن حنبل در مرحله نخست و سپس عالمان دیگر شکسته شد. این‏جوى بود که حتى ابوحنیفه عامل و امام برجسته اهل سنت را نیز مورد حمله‏قرار داد و تحت عنوان مرجئى یا ضد حدیث و دیگر اتهامات بى‏پایه، براى‏قرنها سرزنش مى‏کرد.

در برابر آن، تجربه چند صد ساله‏اى وجود دارد که این مرزها کم‏رنگ‏شده و در این میان، یکى از مهم‏ترین مرزها اعتنا و اعتبار و هر دو گروه به‏نهضت امام حسین علیه‏السلام است که نه فقط نهضتى اسلامى و متعلق به‏همه مسلمانان بلکه نهضى انسانى و متعلق به همه انسان‏هاى آزاده و ضدظلم‏است